

شهید خورشید خلیلی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	خضر
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۲/۱۳
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۷/۲۸
محل شهادت	بانه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	بوالخیر

زندگینامه

شهید خورشید خلیل فرزند خضر در سال ۱۳۴۳ در خانواده‌ای فقیر در روستای بوالخیر چشم به جهان گشود. دوره کودکی در دبستان و راهنمایی را در روستای بوالخیر گذراند، ادب، چهره با نشاط - اخلاق نیکوی شهید را در بین همسالان خود دارای محبوبیت و جذابیت خاصی کرده بود.

شرایط سخت زندگی فقیرانه او را چون آهن آبدیده کرده بود. وی در نوجوانی برای ادامه تحصیل دوره متوسطه به شهر بوشهر رفت و با وقوع جنگ تحمیلی و حمله ارتش بعث به میهن عزیزمان همچون دیگر جوانان سلحشور این مرز و بوم، غیرت و جوانمردی‌اش به جوش آمد لباس رزم پوشیده به سوی مرزهای غربی کشور شتافت. تا دشمن زبون را از سرزمین پاک ایران بیرون نماید، عشق او به شهادت را می‌توان سرمایه اصلی او نام برد. جوانی با دست خالی تنها سلاحش ایمان به خدا و عشق به اجرای اوامر ولی امر مسلمین بود. در سال ۱۳۶۲ به جبهه‌های جنگ اعزام گردید و با ادای دین خود به میهنش در مورخه ۲۸/۷/۱۳۶۲ در عملیات والفجر چهار در جبهه غرب (بانه - مریوان) با کاروان شاهدان وجه‌الله به سوی معبود شتافت تا تاریخ ایران به ویژه خط الامر خیر تنگستان را برگی دیگر ورق بزند.

وصیت نامه

مرگ بر عزت و شرافتمندانه بهتر از زنده ماندن در حال نکبت و خواری است .

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی این قامت ایستاده که مانند جد بزرگوارش امام حسین (ع) در برابر جور مستکبرین و قدرتهای بزرگ ایستاده مقاومت کرد و سلام برامت شهید پرور ، خدایا سوگند یاد می کنم که همیشه تا آخرین نفس در راه مقدس تو و برای پایداری دین اسلام جان بر کف در راهت فداکاری کنم . الهی یاریم ده که بتوانم این سهم را آنچنان که شایسته مقام باریتعالی است بجای آورم . بخدا قسم راهی که انتخاب کردم بجز راه الله راهی نیست خدایا تو شاهد باش که من در این راه کورکورانه قدم بر نداشته ام و از روزی که تو را به یگانگی شناخته ام در قلبم جرقه ای از ایمان پدیدار شده و از همه چیز گذشته ام به تو پیوستم . برادران عزیز از شما می خواهم که راه مرا که همان راه اسلام است ادامه دهید و امام را تنها نگذارید همچون کوه استوار و محکم باشید که سرانجام حق بر باطل پیروز است و صاحب ما مهدی (عج) خواهد آمد و انتقام خون ما را خواهد گرفت وصیت من به پدر و مادرم این است که اگر انشاء الله تعالی خداوند مرا دوست داشته باشد که می فرماید (من عشقه قتلته) (می کشم آنکس که عاشقش شوم) . مرا در قبرستان بوالخیر دفن کنید و از مردم می خواهم که دعای سلامتی امام را فراموش نکنید.

مصاحبه

مصاحبه با مادر شهید

خورشید در دوران کودکی خود را با رنج و سختی زیادی گذراند. از آنجایی که توان مالیمان کم بود خودم کار می‌کردم و خرج تحصیلش را تأمین می‌کردم. این وضعیت او را می‌رنجانده از من می‌خواست از بناهای محلی بخواهم او را به عنوان کارگر بپذیرند. قیافه کوچک و سن کمش موجب شده بود هیچ بنایی او را به کارگری نپذیرد. لذا حاضر شد با حقوق کمتری نسبت به دیگران کارگری کند. و با کارگری و حقوق کمی که می‌گرفت به مخارج زندگی‌مان کمک می‌کرد. تا اینکه دوران سربازیش فرا رسید که مقارن بود با جنگ تحمیلی. فقط ۳ ماه از اعزام او گذشته بود نامه‌ای فرستاد و در آن نوشته بود «مادرم تا ۱۵ روز دیگر به مرخصی می‌آیم» چه خوب فهمیده بود پس از ۱۵ روز با تابوت سبزش بازگشت.

خاطرات

بیان سجایای اخلاقی شهید

خورشید فردی با ایمان و مخلص و دوستدار اهل بیت پیامبر و ائمه اطهار بود. تربیت خوب خانوادگی سبب شده بود به والدینش احترام خاصی قائل شود. این امر سبب شده بود وی از موقعیت اجتماعی و شخصیت بزرگی برخوردار باشد. امر به معروف و نهی از منکر را رأس کار خود قرار داده بود این وظیفه دینی را با برخورد محترمانه خود با دیگران عینیت می بخشید. وی به انجام فرایض به ویژه اقامه نماز به وقت و در مسجد و برگزاری نماز جماعت بسیار پایبند بود.

بیشتر کارهایش را با مشورت والدین و دوستان خود انجام می داد. ویژگی های اخلاقی خوب وی شهید را جذابیت خاصی بخشید و سبب شده بود سایر دوستان و همسایه ها بیشتر اوقات به دیدار او بیایند.

در برخورد با دیگران و کسانی که مشکلی داشتند سعی می کرد مشکلات آنها را حل کند و صبر و شکیبایی توصیه همیشگی وی بود و همیشه این حدیث را قرائت کرد. (ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها).

خاطرات

به نقل از امرالله کاظمی همرمزم شهید

عشق به شهادت

در عملیات والفجر ۴ در کردستان و بر روی تپه های لاری و تپه های شرک و دشت و شهر پنجوین عراق صورت گرفت و بسیار عملیات موفق آمیزی بود. قبل از عملیات کل نیروها در شیارها و تپه های ما بین بانه و سر دشت مستقر بودند و روزها به آموزشی سلاح های سبک و سنگین و یا جهت بدنسازی و کوهنوردی طی می کردند. چند روز قبل از عملیات بعد از نماز مغرب و عشا به ما گفتند که فردا صبح خیلی زود از خواب بیدار شوید جهت کوهنوردی که مسیر طولانی داشت و ما هم طبق دستور صبح زود بلند شدیم و نماز خواندیم و پس از نماز همه به خط شدیم و آماده حرکت به طرف کوه های بزرگ که در عزم راسخ بسیجیان به مانند راه آسفالت شده بود. بالاخره ما آماده شدیم و به راه افتادیم و ناگفته نماند که صبحانه و نهار را در مسیر طی استراحت کوتاهی صرف کردیم و خلاصه اینکه نزدیکی های غروب، در حال پایین آمدن از کوه و برگشتن بودیم که ناگهان شهید خورشید خلیلی که یک درد کهنه ای در قوزک پای خود داشت بر روی زمین افتاد من که جلوتر از او بودم برگشتم و نگاه کردم، دیدم خورشید افتاده است و از درد پا می نالد، من فوری فرمانده را و دنبالش امداد گر را صدا کردم و نگاه به پای خورشید انداختم دیدم پای وی به شدت متورم شده بود و خورشید دیگر قادر به راه رفتن نبود و در این موقع فرمانده گفت: باید دو نفر به خورشید کمک کنند تا پایین تپه برسد آن وقت پایین یک نفر برآماده بود تا کسانیکه نمی توانند راه بروند یا پاهایشان تاول زده بود را به پایگاه برسانند در این میان من و عبدالرضا خلیلی که که با خورشید هم دوست و هم محلی بودیم حاضر شدیم و خورشید را بلند کردیم، در حالی که دو دست وی روی شانه های ما بود آرام آرام به پایین آمدیم جایی که نفربر ایستاده بود من که خود پایم تاول زده بود و خورشید و چند نفر دیگر که به نوعی قادر به ادامه حرکت نبودند سوار شدیم و به طرف پایگاه به راه افتادیم و بقیه گردان به راه خود ادامه دادند. حدود ساعت هشت شب بود که به چادرهای گردان رسیدیم و پیاده شدیم و برادرانی که وضعیت بهتری داشتند کمک کردند تا آنهایی که نمی توانستند راه بروند به چادر هایشان هدایت کنند. من هم به

خورشید کمک کردم تا اینکه به چادرمان رسیدیم و خورشید را به زمین گذاشتم . جای خورشید را آماده کردم که استراحت نماید . که خورشید مرا صدا زد و گفت امرالله شما که امروز اینقدر زحمت کشیده اید زحمت دیگری برایت دارم لطفاً آب برایم بیاور تا وضو بگیرم و نمازی بخوانم و در این موقع شروع کرد به خواندن حدیثی که چند روز پیش یک روحانی برای ما خوانده و خود شهید هم آنرا یادداشت کرده بود و آن حدیث این بود (ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها)

بدین معنی است که اگر نماز به درگاه الهی قبول شد بقیه اعمال قبول می شود و اگر نماز به درگاه الهی قبول نشد بقیه اعمال قبول نمی شود . باید اعتراف کنم که من کوچکتر از آن هستم که بخواهم حالات روحی یک شهید را قبل از شهادت بیان کنم فقط این جمله می توانم بنویسم که خورشید واقعاً خورشید شده بود، آنقدر نورانی شده بود که می توانست با خونی تمام دنیا را پیام دهد پیام آزادی، پیام از ظلم نترسیدن و در برابر تجاوز تا آخرین قطره خون مقاومت کردن. خورشید چند روز از درد پا ناراحت بود و جالب اینکه ناراحتی او از درد پایش نبود بخاطر این بود که مبدا نتواند در عملیات شرکت کند و نتواند به آرزویی که داشت برسد. به همین خاطر سعی می کرد درست راه برود و وقتی که من با او صحبت می کردم که شما به وظیفه خود عمل کرده اید و تا همین جا که آمده اید خداوند قبول می کند اما خورشید شعری خواند که تا آخر عمر از یاد نمی برم آن شعر این بود :

گر مرد رهی میان خون باید رفت از پای فتاده سرنگون باید رفت

و همین طور هم شد با پای لنگان اما با قلبی سرشار از عشق به خدا در عملیات والفجر ۴ شرکت کرد و تا آخرین قطره خون خود ایستادگی کرد و با نثار جان و خون خود به همه جهانیان نشان داد که ایران سرزمین مردانگی و آزادی است.

امرالله قاسمی هم‌رزم شهید

شعر

(یادیاران)

بی مرگ سواران شب حادثه هائید

خورشید نگاهیدو در آفاق رهائید

مرداب کجا رفت پیدا شدنش هست

آنگاه که چون موج از این بحر بر آئید

چو صخره صبورید شب شیطنت باد

رنجوریتان نیست از این فکر رهائید

در سینه تان زهره صد موج نهفته است

حالی که سبکبارتر از ابر شمائید

شب تا برسد یاد شما میرسد از راه

دریاد شمائیم که آئینه مائید

آن روز نبودیم که این قافله میرفت

باما که نبودیم بگوئید کجائید

ماندیم و زاندم و نشستیم و شکستیم

رفتید و شنیدیم، شهیدان خدائید.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران